

•

**گفت و گو با دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی درباره ادعای «انسداد تفکر فلسفی در ایران» / «ایران»
یکی از زنده‌ترین کشورها در حوزه فلسفه است**

در اندرونی فیلسوفان چه می‌گذرد

مقدمه

آیا فلسفه در ایران زنده است؟ آیا ما امتداد تفکر فلسفی را در ایران شاهد هستیم؟ یا اینکه دچار انسداد تفکر فلسفی شده ایم؟ برخی اهالی فلسفه در مقام پاسخ به این دست از پرسش‌ها و برای توصیف وضعیت فلسفه در ایران از عبارت‌هایی چون «فقدان فلسفه در ایران»، «بن بست تفکر فلسفی»، «عدم تولید فکر فلسفی»، «انسداد تفکر» و... استفاده می‌کنند. اما در مقابل اینها، صاحب‌نظرانی هم هستند که نگاه خوش‌بینانه‌تر و افق روشن‌تری را برای حیات فلسفه در ایران می‌بینند. دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی، دکترای فلسفه از دانشگاه بروکسل (VUB) بلژیک و هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی از جمله اساتیدی است که در این اردوگاه فکری می‌نشیند. او معتقد است شواهدی برای ادعای انسداد تفکر فلسفی در ایران وجود ندارد. وقتی می‌خواهیم در مورد وضعیت فلسفه در ایران صحبت کنیم باید نگاهی تطبیقی داشته باشیم؛ به این معنا که وضعیت فلسفه و نحله‌های مختلف آن در دیگر کشورها را هم بررسی کنیم. به باور او، بدون شک، یکی از زنده‌ترین کشورها در حوزه فلسفه «ایران» است.

جناب دکتر آیت‌اللهی، برخی از اهالی فلسفه بر این باورند که ما دچار «انسداد تفکر فلسفی» شده ایم و تفکر فلسفی در جامعه ما به بن بست رسیده است؟ آیا چنین قضاوتی را در مورد وضعیت فلسفه در ایران می‌پذیرید؟

همان‌طور که اشاره کردید گاهی در فضاهای فکری-فلسفی با ادعاهایی چون «پایان فلسفه» یا «پایان متافیزیک» مواجه شده ایم. اما برخلاف اظهار نظرهایی از این دست، من به انسداد تفکر در جامعه

ایرانی قائل نیستیم؛ چراکه معتقدم نفس این اظهارنظرها، کلی گویی است. فارغ از این، بر این باورم که پیش از طرح هر ادعایی باید برای آن شواهدی ارائه کرد.

متأسفانه، این روزها، تلقی هایی از فلسفه و وضعیت آن در میان طیف خاصی از اهالی آن باب شده است که اساساً فلسفه نمی دانند. البته نباید از ذکر این نکته غافل شد که این جنس از اظهارنظرها خاص جامعه ما نیست و در تمام دنیا این روزها چنین ادعاهایی در حال طرح است و سایر اندیشمندان فلسفی نیز این سخنان را چندان جدی نمی گیرند. با این حال، بر این باورم که باید از کسانی که چنین ادعایی می کنند، پرسید که جز کلی گویی، چقدر توانسته اند یک اثر علمی فهمیدنی در کار جدید فلسفی ارائه کنند؟ برخی، در پی راه انداختن جریان هایی در فضای فکری و فلسفی هستند اما چون واکنش و پاسخی نسبت به ادعاهایشان دریافت نمی کنند مدعی «انسداد تفکر» می شوند.

اگر به انسداد تفکر در ایران قائل نیستید، اساساً ارزیابی شما از وضعیت فلسفه در جامعه ما چیست؟ فکر می کنید چقدر تفکر فلسفی در ایران از پویایی و اثرگذاری لازم برخوردار است؟

وقتی می خواهیم در مورد وضعیت فلسفه در ایران صحبت کنیم باید نگاهی تطبیقی را مدنظر داشته باشیم به این معنا که وضعیت فلسفه و نحله های مختلف آن را در دیگر کشورها هم بررسی کنیم. بدون شک، یکی از زنده ترین کشورها در حوزه فلسفه «ایران» است.

در ابتدای بحث تان اشاره کردید که برای هر اظهار نظری باید شواهدی ارائه کرد؛ بر این اساس، شواهد شما در این زمینه که ایران یکی از زنده ترین کشورها در حوزه فلسفه است، چیست؟

فروش بالای کتاب های فلسفی و رجوع قابل توجه به مقاله های فلسفی؛ به تعبیری تولیداتی که به صورت محتوایی در این زمینه صورت می گیرد، شاهد این مدعا است. گاهی برخی از مقالات بسیار تخصصی بالای «۵۰۰بار» دانلود می شوند. می خواهم بگویم پویایی فلسفه صرفاً به گفت وگو های فلسفی میان اهالی آن در دانشگاه ها و پژوهشگاه ها در خلال جلسات و آمد و شدها خلاصه نمی شود؛ گاهی کارهای فلسفی در جریان های مطالعاتی پیش می رود.

در دیداری که با یکی از اساتید فلسفه دانشگاه رباط در مراکش داشتم، تعبیر جالبی را در مورد وضعیت فلسفه در ایران داشت و می گفت: «فلسفه در خون، پوست و گوشت ایرانی ها است. فلسفه در ایران همچون رمان خوانده می شود.» میزان تولید و خوانده شدن مقالات فلسفی در ایران در مقایسه با مصر و ترکیه و حرف های تازه ای که از دل این مقالات و محتواها بیرون می آید، همگی شاهد این مدعا است.

یعنی صرفاً «میزان فروش کتاب های فلسفی» و «تعداد رجوع به مقالات فلسفی» (که می دانیم چشمگیر هم نیست) را می توان گواهی بر پویایی فلسفه در ایران گرفت؟ فارغ از این جریان های مطالعاتی، از فلسفه برای زندگی روزمره چقدر بهره می بریم؟ اثرگذاری فلسفه را در جریان زندگی هایمان کجا شاهد هستیم؟

در بسیاری از بخش ها و ابعاد زندگی روزمره، می توان از فلسفه بهره گرفت؛ برای مثال، در حوزه های مهندسی، بحث هایی که امروزه در کشور در حوزه «فلسفه تکنولوژی» طرح می شود، می تواند برای جامعه مهندسی ما راهگشا باشد. اما نباید از ذکر این نکته هم غافل شد که آنچنان که باید «رابطه فلسفه با زندگی روزمره» مرسوم نبوده و جا نیفتاده است.

فکر می کنید چرا رابطه فلسفه با زندگی روزمره، با وجود اهمیت آن، از نگاه اهالی فلسفه مغفول مانده است؟

واقعیت این است که خیلی از سیاستگذاران ما به اهمیت ورود فلسفه در مسائل جامعه و حتی در خلال سیاستگذاری ها واقف شده اند اما مشکل گاهی از طرف خود اهالی فلسفه است که کمتر به این جنس از مسائل و موضوعات ورود می کنند.

چرا این جنس از دغدغه مندی در میان اهالی فلسفه ما رایج نیست؟

نمی توان به طور کلی در مورد فلسفه و اهالی آن این حکم را صادر کرد که دغدغه مند مسائل جامعه نیستند، اما با این حال، برخی خود را به بازگویی دیدگاه های فلسفی که تا به امروز مطرح بوده است، مشغول کرده اند.

در ابتدای بحث تان بر انتشار و فروش کتاب ها و مقالات فلسفی اشاره کردید و آن را شاهد پویایی فلسفه و تفکر فلسفی در جامعه ایرانی قلمداد کردید. به اعتقاد شما، چقدر این کتاب و مقالات فلسفی، مسائل امروز جامعه ما را به عنوان موضوع خود، مدنظر داشته اند؟

البته هستند مقاله ها و کتاب های فلسفی که به مسائل روز جامعه هم پرداخته اند. البته فلسفه حتما نباید به مسائل جامعه بپردازد، گاهی اوقات فلسفه به مثابه «عمق تفکر» اهمیت دارد. گاهی نفس بالندگی اندیشه یعنی «فهمیدن اسرار عالم» خود می تواند بسیار ارزشمند باشد.

با توجه به اینکه خودتان به جامعه فلسفی ما تعلق دارید، فکر می کنید مهم ترین مساله ای که امروزه اهالی فلسفه باید بدان بپردازند، چیست؟

ارتباط دادن فلسفه با سایر رشته ها و به تعبیری، تعاملات میان رشته ای فلسفه با دیگر حوزه ها، امروزه بسیار برای ما اهمیت دارد و می تواند هم به رشد تفکر فلسفی در جامعه ما کمک کند و هم به بالندگی دیگر رشته ها منجر شود.